

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

«السلام عليك يا ابا عبدالله و على ارواح التى حلت بفنائك عليك مّا سلام الله ابدًا ما بقينا و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزيارتكم السلام على الحسين و على ابن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين»

«يا ليتنا كنّا معكم فنفوز فوزاً عظيماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك. اللهم العن الاصابة التى جاهدت الحسين و شايعت و بايعت و تابعت على قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

خدای متعال ان شاء الله عزاداریها را و هر کس به هر نحوی در خدمت این واقعه عظیمه بوده است مأجور بدارد و مورد قبول درگاه خدای متعال و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت طهارینش لاسیما سید الشهداء ارواحنا فداه قرار گرفته باشد.

راه دوم برای زوال تنافی بدوی: ورود (2:07)

بحث ما رسید به ورود. اگر چه محقق خراسانی قدس سره ورود را بحث نفرمودند و نام نبردند اما چون ورود اخت الحكومة هست و حکومت را ایشان مطرح فرمودند، عرض کردیم که بحث بعدی را راجع به ورود قرار می‌دهیم. در این در بحث ورود برای تنقیح مباحثش باید در شش مقام بحث کنیم.

مقام اول در تعریف ورود هست و عناصر مأخوذه در این شیء.

مقام دوم در وجه افتراق ورود از سایر اخوانش من التخصص و التخصيص و الحكومة. جهات افتراق و اشتراك اینها را هم تبیین کنیم.

مقام سوم در اقسام ورود هست که ورود دارای چه اقسامی است.

مقام چهارم در تقدیم وارد بر مورود و وجه تقدیم وارد بر مورود هست.

مقام پنجم در احکام ورود.

و مقام ششم در ورود طرفینی است و مایعلق به. چون ورود گاهی از یک طرف هست یعنی یک دلیل بر دلیل دیگر وارد است و آن دلیل دیگر مورود است. گاهی هم دو طرفی است یعنی این دلیل بر آن وارد است، آن مورود هم خودش وارد است بر این وارد است. و این دارای احکام و خصوصياتی است که بعداً باید بحث کنیم.

پس بنابراین تنقیح مباحث ورود در شش مقام بعون الله تعالى انجام می‌شود.

مقام اول: تعریف ورود (4:33)

اما مقام اول که تعریف ورود باشد. خب در کلمات اعظم اصول تعاریفی بیان شده ما مهم‌ترین تعاریفی را که ابراز شده از طرف اعظم فن اصول و به ما کمک می‌کند در فهم معنای ورود و رسیدن به یک تعریف صحیح و شناخت صحیح از ورود مطرح می‌کنیم.

تعریف اول: فرمایش محقق یزدی صاحب عروه رضوان الله علیه (5:07)

تعریف اول تعریف محقق یزدی صاحب عروه رضوان الله علیه در این کتاب التعارض‌شان هست.

ایشان می‌فرماید:

«هو ان يكون احد الدليلين رافعاً

در نسخه در این جا «واقعاً» است که این غلط چاپی است.

لموضوع الآخر حقیقتاً سواء

این «سواء» از من هست که از کلمات‌شان استفاده می‌شود.

كان هذا الرفع الحقيقي بالدليل موقفاً على دليل الاعتبار و جعل من الشارع ام لم يكن.

خب تعریفی که از کلام این بزرگوار استفاده می‌شود این است که اگر ما دو تا دلیل داشتیم، یکی از این دلیل‌ها که اسمش را می‌گذاریم وارد، بالحقیقه و بالتکوین و بالوجدان رفع بکند موضوع دلیل آخر را که اسم آن دلیل آخر را می‌گذاریم مورود، حالا خواه این رفع دلیل اول که وارد است نسبت به دلیل دوم، موقوف به اعتبار شرعی و جعلی از طرف شارع باشد یا نباشد. در هر دو صورت این ورود تحقق پیدا می‌کند و آن دلیل را می‌گوییم وارد و به آن دلیل می‌گوییم مورود.

پس ایشان در این تعریف چند عنصر را اخذ کردند.

عنصر اول:

یکی این که ورود در جایی است که ما دو تا دلیل داشته باشیم. بنابراین اگر یک دلیل داشتیم و موضوع آن دلیل به وجهی از وجوه منتفی شد، رفع شد، این جا ورود تحقق پیدا نمی‌کند. مثل این که مثلاً مولى گفته «اذا شککت بین الثلاث و اربع فاین علی الاربع» و حالا یک مصلی شک برایش پیدا شد ولی ترؤی کرد و این شکل زائل شد به خاطر قرائن و شواهدی که در ذهنش منقدح شد به این که فهمید سه رکعت خوانده، یا فهمید چهار رکعت خوانده. در این جا موضوع اذا شککت فاین علی الاربع که شک در سه و چهار باشد وجداناً و تکویناً منتفی شده، اما این جا ورود محقق نیست. چرا؟ چون ما یک دلیل دیگری نداریم که به برکت آن دلیل این کار انجام شده باشد بلکه به خاطر یک سلسله امور،

تنهات، ازاله غفلتها و امثال این امور این شکل زائل شده. در این جا تخصص ممکن است بگوئیم هست که ایشان می‌فرماید تخصصاً می‌گوئیم این حالت خارج شد از آن دلیل، اما ورود این جا نیست. چون در ورود ما دو تا دلیل می‌خواهیم و در این جا دو دلیل نداریم. پس بنابراین باید دو تا دلیل باشد. انتفاء بلادلیل اسمش ورود نیست.

عنصر دوم:

دوم این که باید مع غض النظر از وارد، این فردی که الان به وارد خارج شده لولا این وارد، داخل باشد. این فرد با صرف نظر از وارد، داخل در مورد بود و به برکت وارد خارج شد. بنابراین جاهایی که این چنین نیست مثل این که گفته «اکرم العادل»، «لا تکریم الفاسق». خب این جا عادل از تحت الفاسق خارج است و فاسق هم از تحت العادل خارج است. این جا افراد آن دلیل که العادل باشد، تخصصاً خارج از این دلیل است. افراد این دلیل که فاسق باشد، تخصصاً خارج از آن دلیل است اما ورودی این جا محقق نیست. چرا؟ چون صرف‌نظر از هر دلیل هم بکنیم افراد این دلیل مشمول آن نبودند تا حالا به برکت دلیل بخواهند اخراج بشوند. اگر فقط «اکرم العادل» داشتیم و «لاتکریم الفاسق» نداشتیم، خب «اکرم العادل» از اول اصلاً شامل فاسق نمی‌شد. یا فقط «لاتکریم الفاسق» را داشتیم و «اکرم العادل» را نداشتیم، از اول اصلاً آن افراد عادل داخل این دلیل «لاتکریم الفاسق» نبودند. بنابراین ما آن عنصر دیگری که در باب ورود لازم داریم این است که این اخراج به برکت دلیل آخر باشد به حیث که لولا الدلیل الآخر، این افراد داخل در مورد بودند. بنابراین، این موارد تخصص هست به نظر ایشان اما ورود نیست.

عنصر سوم:

عنصر سومی که ایشان لازم می‌داند در تحقق ورود این است که عملیة الاخراج باید انجام بشود در ورود، نه ادخال. یعنی جایی ورود می‌گوئیم که دلیل وارد می‌آید فردی را از موضوع بیرون می‌کند، اعدام می‌کند، رفع می‌کند، نفی می‌کند. این‌ها عبارات مختلفی است که در کلمات بزرگان وجود دارد. هر کسی یک جوری تعبیر کرده ولی عباراتنا شتّا و حُسْنُک واحدواست. پس ورود خلافاً للحکومة که توسیعی و تضییقی بود، در نظر ایشان ورود فقط تضییقی است، خارج می‌کند. ایشان قائل نیست که ورود به نحو ادخال و توسعه هم باشد.

عنصر چهارم:

عنصر دیگری که ایشان لازم می‌داند در تحقق ورود این است که این اخراج باید اخراج تکوینی باشد، حقیقی باشد، واقعی باشد، نه تعبدی. یعنی آن دلیل آخر کاری کند که به لحاظ عالم تکوین و واقع و نفس الامر این فرد دیگر از تحت مورد خارج می‌شود، نه این که واقعاً داخل است ولی خروجش به تعبد است، خلافاً لباب حکومت. در باب حکومت می‌گفت «اکرم العالم» و بعد می‌گفت «العالم الفاسق لیس بعالم». خب عالم فاسق که واقعاً تکویناً به واسطه دلیل حاکم که گفت «العالم الفاسق لیس بعالم» خارج نمی‌شود از تحت موضوع آن دلیل محکوم بلکه تکویناً داخل است چون این عالم است و علم دارد. تعبداً می‌گوید تو عالم فاسق را فرد عالم ندان چون من فرد عالم نمی‌دانم. متعبد باش که این فرد آن نیست در حوزه تشریع، در حوزه تعبد، در حوزه اعمال آثار شرعی نه این که واقعاً این چنینی است. اما در باب ورود خروج، خروج تکوینی است به برکت کاری که دلیل وارد کرده. پس یک عنصر دیگر که ما در باب ورود لازم داریم این است که خروج

تکوینی باشد.

سؤال: مثال؟

جواب: مثال برای خروج تکوینی. مثلاً مولى گفته که «لانتقض اليقين بالشك». از این یقین اگر مقصود یقین واقعی باشد، خب مثال برای ما نمی‌شود. اما اگر این یقین کنایه از حجت باشد کما ذهب اليه الامام قدس سره، «لانتقض اليقين بالشك» یعنی از چیزی که حجت بر آن هست دست بردار به واسطه شک. ولو یقین نداری اما حجت بر آن هست. خب برای شما اماره‌ای قائم شده که این شیء نجس بوده. یقین نداری به نجاستش ولی بینة که اماره است گفته این نجس است. حالا این لانتقض اليقين بالشك می‌گوید دست از این حجت بر نجاست این آب بردار به واسطه شک و حالا اگر بینة‌ای این جا قائم شد که آن بینة می‌گوید که ما تطهیر کردیم آن را، خب این بینة که الان بر تطهیر اقامه شده است، یقین نمی‌آورد ولی حجت است. شارع آن بینة را حجت کرده است. این جا به برکت این بینة‌ای که دال بر تطهیر این ماء هست، این مورد واقعاً و تکویناً از تحت آن «لانتقض اليقين بالشك» خارج می‌شود و داخل می‌شود در تحت «بل انقصه بيقين» یعنی بحجة آخری. این مثال برای جایی که مورد ما شرعی باشد.

در جایی که مورد غیرشرعی باشد مثل قاعده «قيح عقاب بلایان». در قاعده قبح عقاب بلایان، عقل چه می‌گوید؟ می‌گوید عقاب بدون بیان قیح است، این بیان چه بیانی است؟ اعم است از بیان وجدانی و بیان تعبدی. عقاب قیح است بدون بیان وجدانی که علم داشته باشید یا چیزی که شارع آن را بیان قرار داده مثل امارات، مثل خبر واحد و امثال آن. خب تا شارع خبر واحد را حجت نکرده حتی موارد خبر واحد عقاب در آن جا می‌شود بلایان، چون ما که وجداناً علم نداریم و فرض این است که شارع هم خبر واحد را حجت نکرده. اگر بخواهد این جا عقاب بکند عقاب بلایان است. حالا اگر شارع آمد خبر واحد را حجت کرد. بعد از این که شارع خبر واحد را حجت کرد واقعاً و تکویناً موضوع قاعده قبح عقاب بلایان از بین می‌رود. چون بیان واقعی وجود دارد یعنی آن چه موضوع آن بود جامع بین بیان حقیقی و بیان تعبدی بود و الان بیان تعبدی محقق شده و وقتی بیان تعبدی محقق شد پس بلایانی تکویناً دیگر وجود ندارد، واقعاً وجود ندارد. بیان وجود دارد پس لایانی تکویناً مرتفع است. این هم مثال برای جایی که مورد ما غیرشرعی باشد. مورد فرق نمی‌کند شرعی باشد مثل آن مثال استصحاب یا غیرشرعی و عقلی باشد یا عقلایی باشد مثل این مثال.

مرحوم سید خودشان به این قاعده قبح عقاب بلایان مثال زده‌اند.

عنصر پنجم:

عنصر دیگری که از کلام این بزرگوار استفاده می‌شود و این خیلی مهم است و شاید مما تفرّد به قدس سره باشد و آن این است که این وارد و این دلیل شرعی که باعث می‌شود این فرد خارج بشود موضوعاً از تحت مورد، فرقی نمی‌کند که نیاز به جعل و تعبد از طرف شارع داشته باشد یا نداشته باشد. آن جایی که نیاز به تعبد دارد مثل همین مثالی که زدیم که حجیت خبر واحد بلا تعبد شرع درست نمی‌شود. خبر واحد حجیتش ذاتی نیست، از خودش نیست بلکه شارع باید به او بدهد. خب وقتی شارع این حجیت را به خبر واحد داد، نتیجه این کار شارع این می‌شود که آن مورد از تحت قاعده قبح عقاب بلایان وجداناً خارج بشود به توضیحی که داده شد. اما اگر شارع بیاید یک دلیل قاطع ناس بر یک

حکمی اقامه کند مثلاً ما شک داریم که زن بعد از طلاق باید عده نگه دارد یا نه؟ خب به نحو شبهه حکمیه شک داریم. در این جا اگر عده نگه ندارد، شارع بخواهد عقابش بکند می‌شود عقاب بلایان وقتی دلیلی نداریم. حالا اگر خدای متعال در قرآن شریف که سندش قطعی است، به دلالت نص نه احتمال که ادله حجیت بخواهد، بفرماید که بله باید عده نگه دارد. خب سند قطعی و دلالت هم قطعی است پس این یوجب القطع بالصدور و الدلالة پس این جا دیگر جعلی از شارع احتیاج نیست چون علم برای ما آورد، قطع برای ما آورد. حجیت قطع ذاتی است و مجعول شرع نیست. این بیان شدنش درسته که شارع منشأ این بیان شد ولی شارع کاری کرد که در نفس ما خلق العلم شد. بنابراین آن چه که ما نیاز داریم در باب ورود این است که شارع یک دلیلی بیاورد اما لازم نیست آن دلیل مشتمل بر تعبد باشد، مشتمل بر جعل باشد که در کلمات قوم معمولاً می‌گویند ببرکه التعبد. این، ما به الامتیاز فرمایش مرحوم سید با قوم هست که ایشان می‌پذیرد که باید بدلیل شرعی باشد، اما این دلیل شرعی لازم نیست در آن تعبد باشد. سواءً این که تعبدی باشد یا تعبدی نباشد. فلذا در مواردی که دلیل وارد ما کتاب نص باشد، یا خبر متواتر نص باشد یا محفوف به قرائن علمیه نص باشد، در تمام این موارد ورود هست ولی نظر ایشان این است که طبق آن تعریفی که قوم کردند، ورود نیست چون تعبدی نیست. شارع این جا چه تعبدی کرده؟ ولی به نظر ایشان این جاها هم ورود است.

عبارت‌شان را هم بخوانم چون این مابه الامتیاز مرحوم سید قدس سره هست از بین قوم. من هیچ موافقی برای ایشان ندیدم البته تنبیح من عام نبوده ولی در بزرگان قوم مثل مرحوم محقق نائینی، مرحوم محقق آقا ضیاء و بزرگان بعد مثل مرحوم محقق خویی کسی این گونه نفرموده است.

«ثم إنَّ ورود أحد الدليلین علی الآخر قد لا یكون بجعل من الشارع، كما إذا ارتفع الشک الذی هو موضوع الأصول بسبب الدلیل المفید للعلم بالواقع،

مثل این که شک که موضوع برای اصول عملیه هست، این شک زائل بشود به سبب یک دلیلی که مفید علم به واقع است. یک دلیلی شارع اقامه کرده اما آن دلیل علم به واقع آورده چون سندش و دلالتش قطعی بوده.

فإنَّ العلم لا یحتاج إلى الجعل،

آن جا که علم نیاز به جعل ندارد چون حجیتش ذاتی است. بنابراین به برکت دلیل شد اما لا ببركة الجعل و لا ببركة التعبد.

و قد یكون بجعل الشارع كما إذا كان موضوع الأصل الحیرة، و كان هناك دلیلٌ ظنی مثبت للحکم الواقعی،

یک دلیل ظنی بود که مثبت حکم واقعی بود.

فإنَّه مع قطع النظر عن جعل الشارع، و حکمه باعتبار ذلک الدلیل لا یرتفع التحیر الذی هو موضوع الأصل، لكن بعد جعله إلیاه حجة یرتفع حقیقة، إذ لا تبقى حیرة بعد وجود ما جعله الشارع طریقاً للواقع، و هذا هو الفرق بین الحكومة و الورد، فإنَّ فی الحكومة لا یرتفع الموضوع إلا جعلاً و تنزیلاً. [1]

اما به خلاف باب ورود که نه، واقعاً و تکویناً از بین می‌رود.

پس عناصری که ایشان در تحقق ورود لازم می‌دانست این امور مذکوره‌ای بود که عرض شد.

نکته: نسبت ورود با تخصص از منظر ایشان (26:55)

بعد ایشان یک مطلبی این جا دارند که این هم شاید ما به الامتیاز ایشان است و ما تفرّد به است. حالا جای توضیح و تفصیلش مقام بعد است اما این جا چون الان زمینه آماده است عرض می‌کنیم تا آن جا بیشتر توضیح و تفصیل بدهیم.

آن مطلب این است که ایشان می‌فرمایند ورود اخص از تخصص است، نه مباین با تخصص است. قوم ورود را قسیم تخصص و تخصیص و حکومت قرار می‌دهند، پس مباین می‌دانند. مرحوم سید در حقیقت تخصص را اعم و ورود را قسمی از تخصص می‌داند. ایشان قائل است به این که تخصص اعم است، هم در این مواردی که ورود است، تخصص است. چون واقعاً تخصص یعنی چه؟ یعنی خروج تکوینی موضوعی از موضوع دلیل آخر. این، تخصص است. خب در موارد ورود مگر این جور چیزی نیست؟ چنین چیزی هست منتها به برکت کاری که شارع کرده. پس واقع التخصص، لبّ التخصص، حقیقة التخصص در موارد ورود وجود دارد.

سؤال: عنصر دومی که فرمودید که لولا الوارد در تحت مورود هست، این عنصر در تخصص نیست. فاسق از تحت عادل خارج است چه واردی باشد چه نباشد.

جواب: در تخصص هست اما تخصص مقید به عدم این نیست. تخصص این است که این فرد از تحت آن خارج باشد حالا إما مسبوق به دخول باشد یا نباشد. فلذا ایشان تخصص را اعم می‌دانند. ورود خاص است به آن جایی که لولا این، داخل باشد. آن جایی که از اول خارج است اسمش ورود نیست اما در تخصص چیست؟ این است که این موضوع، این فرد، از تحت آن خارج باشد سواء این که مسبوق به دخول باشد یا مسبوق به دخول نباشد. در تخصص این چنینی است. فلذا چون در تخصص یک چنین تعمیمی است، تخصص یعنی خروج فرد از تحت دلیل آخر آن هم خروج حقیقی، خروج واقعی، خروج تکوینی، سواء این که مسبوق به دخول باشد یا نباشد. آن جایی که مسبوق به دخول باشد و آن عناصر دیگر هم متوقّف باشد، یک نام دیگر هم دارد که ورود است. آن جاهایی که مسبوق به دخول اصلاً نیست یا مسبوق به دخول است ولی عامل خروجش دلیل نیست بلکه إنتباه نفس هست یا یک چیزهای دیگری است مثل موردی که گفتیم اذا شککت فابن علی الاکثر و بعد شکش از بین می‌رود به واسطه تروی که می‌کند، این‌ها فقط اسمش تخصص است.

خب این را هم بخوانیم. چون این باز مطلبی است که ایشان انفراد به. یعنی ما در کلمات دیگران می‌بینیم که ورود و تخصص را قسیم هم قرار دادند، متباین قرار دادند، اما ایشان می‌فرماید نه.

«باب الورد: و هو أن يكون أحد الدليلين واقعاً لموضوع الآخر حقيقة، و هو تخصص في المعنى

ورود تخصص فی المعنا است.

إلا أنه أخص منه، فإنَّ التخصص

چرا اخص است؟ چون تخصص یک جاهایی اطلاق می‌شود که تعمیم دارد.

فإنَّ التخصص قد يطلق على ما إذا كان موضوع كلِّ من الدليلين مغايراً لموضوع الآخر،

آن جایی که اصلاً موضوع این دلیل، مغایر موضوع آن دلیل هست. موضوع آن دلیل، مغایر این است. اصلاً این تحت آن نبوده. آن جاها تخصص هست ولی ورود نیست.

و كان خارجاً عنه من الأول كما إذا قال: أكرم العدول و لا تكرم الفساق، فإنَّ خروج الفساق من الأول، و العدول من الثاني من باب التخصص، و لا يطلق عليه الورد، و قد يطلق أيضاً

يطلق تخصص ايضاً

على ما إذا كان ارتفاع موضوع الدليل العام الخارجى لغير المستفاد من الدليل،

خروجش به خاطر یک امری غیر مستفاد از دلیل باشد. دلیل نیامده آن را خارج بکند بلکه لغير الدليل خارج شده.

كما إذا قال: إذا شككت فابن على كذا، فزال شكّه من الخارج لا بسبب ورود الدليل، فلا يكون دليلٌ هناك يطلق عليه اسم الوارد.»[2]

این جا تخصص هست ولی ورود نیست. پس تخصص این دو جا را شامل می‌شود به اضافه جایی که ورود است. پس ورود می‌شود اخص از تخصص و تخصص می‌شود یک امر اعمی. این هم یک مطلبی است که ایشان در این جا می‌فرمایند.

نکته: نسبت ورود با حکومت و تخصیص از منظر ایشان (33:17)

خب در ضمن کلامش البته فرق بین ورود و حکومت هم روشن شد که در حکومت خروج فرد هست اما نه خروج واقعی و تکوینی بلکه خروج تعبدی. و قهراً فرقی با تخصیص هم این جا روشن شد که در تخصیص کاری به موضوع اصلاً نداریم بلکه مخصّص با تحفظ بر موضوع، حکم را برمی‌دارد، اما در ورود کار به موضوع دارد و از تحت موضوع خارج می‌کند. حکم را کاری ندارد و می‌گوید حکم موضوع باقی است ولی این فرد را از تحت موضوع خارج می‌کند. حکم را بر نمی‌دارد با تحفظ بر موضوع بلکه از موضوع بیرون می‌آورد.

به خدمت شما عرض شود که این تمام کلام این محقق بزرگوار که مابه الامتیازات کلام ایشان روشن شد.

حالا ما فعلاً در مقام داوری نیستیم. خواستیم از منظر این محقق بزرگ که هم در فقه

عظیم الشان است و هم در اصول بدانیم ورود چیست. کتاب‌های اصول ایشان فقط تعارض، و اجتماع امر و نهی، و مقدمه واجب چاپ شده البته حاشیه بر رسائل از تقریرات بحث ایشان نیز چاپ شده. مرحوم شیخ استاد قدس سره می‌فرمودند - آن مقداری که حالا من یادم هست و قدر متیقن هست - از این اجتماع امر و نهی ایشان خیلی استفاده کردند. یعنی نکات و تنبیهات مهمی ایشان دارد. همان طور که در فقه، فقیه هست، در اصول هم تنبیهات مهمی دارد. حالا این جا ایشان در قبال قوم من تقدم منه و من تأخر منه مطلبی را فرموده است چون من تأخر منه که مرحوم محقق نائینی باشد، مرحوم محقق آقا ضیاء باشد، مرحوم محقق خویی باشد، بزرگان دیگر باشند، همه می‌بینیم که به غیر ایشان فرمودند. آن بزرگان گفتند که به برکة التعبد ولی ایشان گفتند به برکة الدلیل و تعبد لازم نیست. سواء این که آن دلیل تعبد آور باشد، یا نباشد. دومین مابه الامتیاز ایشان باز در این جهت شد که دیگران ورود را قسیم تخصّص قرار می‌دهند و مباین با او قرار می‌دهند ولی ایشان ورود را مصداقی از آن تخصّص و صغری از آن تخصّص قرار می‌دهند. این را مندرج تحت تخصّص می‌داند و تخصّص را یک امر عامی قرار داده.

سؤال: آدرس؟

جواب: آدرس ایشان این چاپ جدید کتاب التعارض صفحه 51 و 52.

تعریف دوم: فرمایش مرحوم محقق نائینی (35:58)

تعریف دوم از محقق نائینی قدس سره است. از مرحوم شیخ اعظم و مرحوم محقق خراسانی فعلاً ما پیدا نکردیم حالا خیلی معروف هم نیست از این دو بزرگوار تعریفی. بله به کار بردند این واژه‌ی ورود را اما این که تعریف کرده باشند در یک جا حالا من به یک عبارت مسلمی فعلاً برنخوردم. حالا اگر کسی پیدا کرد لطف بفرماید و اگر در تتبعات بعد هم پیدا شد عرض می‌کنیم و لذا می‌رویم سراغ تعریف محقق نائینی قدس سره.

مرحوم محقق نائینی در فوائد الاصول جلد چهارم، صفحه 714 این طور از ایشان نقل شده:

«الورود: فهو عبارة عن خروج الشيء عن موضوع أحد الدليلين حقيقةً بعناية التعبد بالآخر

بخشی از عناصر مأخوذه در کلام مرحوم محقق سید در کلام ایشان هم مأخوذ است. «خروج الشيء عن موضوع أحد الدليلين». پس دو تا دلیل باید داشته باشیم. آن خروج هم باید چه باشد؟ خروج گفته و انخراج نگفته. خروج یعنی دخول و بعد خارج بشود. کأنّ اگر ما بگوییم «خروج» که به معنای خارج شدن است، یعنی داخل بوده و خارج شده. اگر داخل نبوده، خروج معنا ندارد. به افرادی که مثلاً در این اتاق نبودند، بگویند از این اتاق خروج کردند، معنا ندارد. بگوییم خارج هستند درسته اما خروج درست نمی‌باشد. چون ایشان فرموده خروج پس معلوم می‌شود یعنی داخل بودند و خارج شدند. پس آن مواردی که از اول داخل نبوده همان طور که مرحوم سید فرمود، ایشان هم عبارتش شامل نمی‌شود.

سؤال: این می‌شود اخراج. این مواردی که شما می‌فرمایید می‌شود اخراج.

جواب: خب خروج می‌خواهد. خروج به واسطه دلیل آخر نتیجه‌اش می‌شود اخراج.

سؤال: پس خروج به معنای اخراج است این جا؟

جواب: قهراً. این خروج چون به دلیل آخر است، کار آن دلیل آخر می‌شود اخراج.

پس بنابراین، ایشان هم همان مطلبی که مرحوم محقق سید فرموده متنها مرحوم محقق سید تصریح کرده، عبارت ایشان هم با دقت همان مطلب را افاده می‌کند.

فهو عبارة عن خروج الشيء عن موضوع أحد الدليلين

که آن مورد باشد،

حقیقه

این خروج هم حقیقی باشد، واقعی باشد، نه تعبیدی

بعناية التعبد بالآخر

به واسطه و به سبب عنایت شارع که تعبد فرموده به آن دلیل آخر. پس فقط می‌شود برای کجا؟ برای دلیل‌های ظنی اما دلیلی که سنداً و دلالة قطعی باشد، عنایت تعبد در آن نیست. این همان بود که مرحوم محقق سید فرمود این جا ورود است اما این‌ها می‌گویند نه، آن جا دیگر ورود نیست. آن جایی که عنایت تعبد در کار باشد ورود است. بنابراین حوزه‌ی ورود به حسب فرمایش مرحوم محقق نائینی فقط می‌شود ادله ظنیه. حالا یا ظنی السند و الدلالة یا ظنی السند و قطعی الدلالة، یا ظنی الدلالة و قطعی السند. اما آن جایی که هر دو قطعی باشد آن جا از حوزه ورود خارج می‌شود.

بعد برای این مثال زدند:

كخروج الشبهة عن موضوع الأصول العقلية بالتعبد بالأمارات و الأصول الشرعية،

مثل شبهه و شک. شبهه و شک موضوع اصول عقلیه است. می‌گوید اگر شک داشتی، فحص کردی و به دلیلی برخورد نکردی، شما برائت داری و قبیح است عقاب بلبیان. این حکم عقل است. حالا چه اماره‌ای که شارع بیاید حجت بکند و چه اصلی که شارع بیاید حجت بکند، این‌ها هر دو وارد می‌شوند بر این حکم عقل. اماره آمد و گفت که این امر واجب است. خب شما شک داشتی و تا شک داشتی عقاب بلبیان بود و حالا که شارع اماره حجت کرده بر وجوب، دیگر موضوع لایبانی وجداناً از بین می‌رود. یا نه، قبلاً واجب بوده و الان شک می‌کنی و استصحاب بقاء وجوب داری. این استصحاب که اصل است بیان می‌شود پس قبیح عقاب بلبیان دیگر نیست. این جا مرحوم محقق نائینی با این مثال زدن‌شان یک توضیح بیشتری داده‌اند که خیال نشود در ذهن‌ها که واردات فقط امارات هستند. نه وارد ممکن است اصول هم باشد.

فالورود يشارك التخصّص في كون الخروج في كلّ منهما يكون على وجه الحقيقة، إلّا أنّ الخروج في التخصّص يكون بذاته تكويناً بلا عناية التعبد، و في الورد يكون بعناية

التعبد.» [3]

پس طبق کلام ایشان ورود و تخصص تباین پیدا کردند. آن تخصص مقید است به شرط لای از تعبد است. تخصص، خروج به شرط لای از تعبد. و ورود، خروج مشروط به شرط شیء است، یعنی به شرط تعبد است. به شرط لا و به شرط شیء این دو را، دو تا متباین می‌کند.

این هم تعریف محقق نائینی قدس سره در فوائد الاصول.

وصلی اله علی محمد وآل محمد.

[1]. التعارض، ص: 51

[2]. التعارض، ص: 51

[3]. فوائد الاصول، ج4، ص: 714